

عشق از دیدگاه مولانا و مهربابا ایرانی

ذبیح الله مظاهری^۱

^۱ دانشجو دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان

چکیده

تاثیر مولانا در شبه قاره از جهات متعدد چشم گیر و لایق توجه است ، صرف نظر از چاپ زیاد آثار مولانا و شرح های مختلف به زبانهای اردو و ... ایده ها و اندیشه های مولوی در شبه قاره شایان توجه بوده است. شبه قاره از دیرباز میهن روحانی و معنوی مولانا جلال الدین بلخی بوده است. این مقاله ، بررسی است در خصوص «عشق» از دیدگاه بزرگترین عارف زبان پارسی مولانا جلال الدین محمد بلخی با برجسته ترین عارف مقیم هند مهربابا شهریار ماندگار ایرانی که بر مبنای شیوه تطبیقی و تحلیلی تدوین شده است . با توجه به ضرورت پژوهش در مورد تأثیر و تأثر عرفان ایرانی و هندی بیش از پیش احساس می شود ، هدف از این مقاله با رویکرد های تطبیقی مشخص کردن ابعاد تأثیر پذیری عارفان معاصر هند از مولانا و آشنایی با شباهت میان اندیشه های عرفانی عرفا ایرانی و عارفان معاصر هند است

واژه های کلیدی: ادبیات تطبیقی، عشق، مولانا، مهربابا .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

مایه و جوهر اصلی و حقیقی عرفان، عشق است و آن ودیعه یا امانتی است الهی که بردل عارف و سالک نهاده شده و او را به سیر و سلوک برای رسیدن به سر منزل اصلی وا می دارد. پس عرفان و تصوف بدون عشق مفهومی ندارد. عشق به خدا و موجودات عالم، زیرا این همه از آن خداوند است. برای همین است که مایه عرفان عشق ورزی است که سراپا این عشق ورزی معنویت است. همین عشق ورزی و محبت است که انسان را از دیگر موجودات عالم، حتا فرشتگان، متمایز می سازد. و هر چه این عشق ورزی معنوی در انسان اوج بگیرد، مرتبه انسان بلندتر می رود و انسان را به خداوند نزدیک تر می کند. اصولاً از دید عرفان، هدف از آفرینش عشق بوده است. آنچه که سالک را هم به سر منزل کمال می رساند بازهم عشق است. در ادبیات پارسی تا قرن چهار و پنج هجری، مراد از عشق، عشق طبیعی و انسانی است. باید گفت، که این عشق از عشق عرفانی فرق دارد و عشقی که در آثار عرفا پس از قرن پنج هجری بازتاب یافته، جنبه الهی و ملکوتی دارد، به قول شیخ اشراق در رساله «فی حقیق العشق»: «وقتی محبت به عنایت رسید آن را عشق گویند. شیخ روز بهان فسایی عارف معروف قرن ششم، در کتاب عبهرالعاشقین، که زیباترین مطالب را در زمینه عشق به زبان پارسی، در آن گرد آورده است، عشق را به پنج نوع تقسیم کرده است: الهی، عقلی، روحانی، بهیمی و طبیعی. عشق الهی مخصوص اهل مشاهده است؛ عشق عقلی آن اهل معرفت؛ عشق روحانی خاص و خواص آدمیان؛ عشق بهیمی مخصوص اراذل و اوباش؛ و عشق طبیعی ویژه عموم مردم بنابراین موضوع عرفان، عشق الهی است که عارف را به مشاهده می رساند و با این عشق همه راز و رمز هستی را می بیند. (آریا، ۴۸) مسئله عشق نسبت به هر قوم، در اندیشه قوم یونانی بسیار باز تاب یافته است شاید رساله ضیافت عشق افلاطون از نخستین کتابی باشد که به صورت مستقل موضوع اش عشق است و سراسر کتاب درباره چیستی عشق می باشد. در نزد یونانیان آفرودیت رب النوع عشق است و رومیان آن را ونوس می نامند. (افلاطون، ۸۷)

مولانا درباره عشق سخنان رسا و شیوایی دارد و بیش از ۱۵۰ بار در مثنوی از عشق سخن گفته است. مولانا برای عشق تشخیص قایل شده و او را موجودی ذی شعور، فعال و زنده، پرتحرک و در یک کلام شعله حیات انسان دانسته است و این که رابعه عدویه را شهید عشق الهی دانسته اند و حلاج، عین القضاة را از مخلصانی که در این راه گام برداشته اند می دانند. همه از عشق دم زدند و این از اهمیت عشق حکایت می کند. (محمدی، ۱۳۸۸، ۶۴۸:۶۵۱)

دو کتاب دیوان شمس و مثنوی معنوی؛ بیانگر شور و عشق مولانا و در حقیقت کامل کننده آثار عرفانی است و عرفان با مولانا به اوج خود می رسد و مولانا به عنوان عارف بزرگ با سبک و بیان و جهان بینی ویژه عرفانی اش، عرفان را برای همیشه چون یک شناخت مستقل و جدا از منطق و فلسفه و علم، برای بشریت معرفی می کند. و این شناخت جز با عشق با چیزی دیگری میسر نیست. یکی از متأثران مولانا را مهربابا ایرانی می توان نام برد که تعلیمات مولانا و حافظ را در آثارش منعکس کرده است. و از نظر مفاهیمی مثل عشق، سماع، شادی تناسخ، وحدت وجود، نفی ذهن، مراقبه، و... دارای مشترکات عقیده ای با مراد خود مولانا را داراست، و با نگاهی گذرا به اصول و اندیشه های مهربابا بسیاری از آموزه های و تعالیم سنتی مولانا، حافظ و عطار را می توان دریافت. تقریباً وجوه اشتراک اساسی میان اندیشه و دیدگاه های این عارف می توان دریافت که مهمترین وجه اشتراک که از موضوعات مورد بحث میان تمامی عرفا بوده و آن، «عشق» است. بحث من در مورد اندیشه مولانا و تطبیق و مقایسه آن با معرفت هند است. از این رو در این پژوهش سعی دارم که اندیشه های عرفانی «عشق» را میان این دو عارف مولانا و مهربابا با رویکرد تطبیقی تحلیل و بررسی نمایم.

روش تحقیق

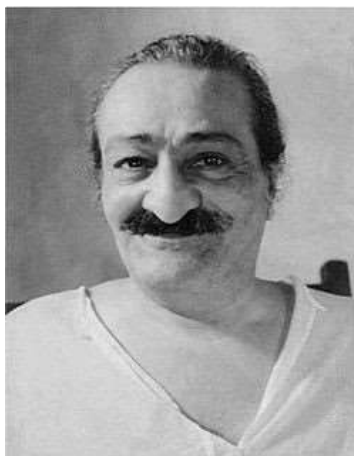
پیدایش ادبیات تطبیقی را برای نخستین بار در فرانسه می دانست و معتقد بود پژوهشگران فرانسوی اولین کسانی هستند که این روش جدید را در تحقیقات ادبی رواج دادند. در سال ۱۸۲۸ میلادی فرانسوا ویلمن یکی از استادان سوربن در درس تاریخ ادبیات فرانسه گاه از تأثیر ادبیات انگلیسی و ایتالیایی بر ادبیات فرانسه سخن می گفت و دانشجویان را به سنجش ادبیات این ملت ها برمی انگیزت. ویلمن در جلد چهارم مجموعه سخنرانی های خود اصطلاح ادبیات تطبیقی را برای نخستین بار به کار برد. و بعد او سنتبو منتقد مشهور فرانسوی آن را ترویج داد و به کار برد.

در طول این قرن، ادبیات تطبیقی در سایر کشورهای دارای ادبیات غنی و یا وابسته به حوزه های زبانی مشترک به ویژه در آلمان هم شکل گرفت. حرکت اصلی از فرانسه آغاز شد، گسترش یافت تا اوایل قرن بعد، مجموعه ای عظیم از رساله ها و مطالعات تطبیقی که درباره تأثیر و تأثر در ادبیات های اروپا ارائه شد.

ادبیات تطبیقی نوعی از نقد ادبی که در آن ادبیات دو کشور یا مباحث و نمونه هایی از ادبیات دو کشور با هم سنجیده می شوند و تأثیرات یکی بر دیگری توضیح داده می شود و شباهت های آن ها مشخص می گردد. پیشینه ادبیات تطبیقی، بنا بر اسناد و مدارک به گذشته های دور می رسد؛ اگرچه به طور رسمی واژگان ادبیات تطبیقی را پیشینیان برای موازنه و سنجش ادبیات و دانش های تطبیقی به کار نبرده اند. اما سال ۱۸۲۸ میلادی را برخی محققان ادبیات تطبیقی آغاز پیدایش این دانش می دانند که در دانشگاه سوربن فرانسه در درس تاریخ ادبیات فرانسه ویلمن ارائه کرده است. دانشی که چشم انداز تازه ای از بررسی و تحقیق بر روی مطالعه ادبیات باز کرده، به سنجش آثار، عناصر، انواع، سبکها، دوره ها، جنبش ها و چهره های ادبی و به طور کلی، مقایسه ادبیات در مفهوم کلی آن در دو یا چند فرهنگ و زبان مختلف م بر دازد.

به عبارت دیگر « ادبیات تطبیقی، سنجش و مقایسه ادب دو یا چند ملت است »، و به دنبال یافتن رشته های اتصال دو ملت و درک ریشه های جریان های فکری و تأثیرگذار بر دو یا چند فرهنگ است. ادبیات تطبیقی همیشه تحت تأثیر ادبیات و فرهنگ ملت های دیگر شکل می گیرد و مشابهت ها و نزدیکی های فراوان پیدا می کند. از این رو است که ادبیات تطبیقی را شاخه ای از نقد ادبی به شمار می آورند. با توجه به این نکته، بحث ادبیات تطبیقی به کشف روابط فرهنگی بین ملت ها مربوط می شود. طبیعتاً در مورد ملت هایی که از گذشته های دور روابط فرهنگی عمیقی با یکدیگر داشته اند، این امر گسترده تر و روشن تر است و این رگه های ارتباط یا به عبارت دیگر، این تأثیر و تأثرها را بسیار ساده تر می توان مشخص کرد؛ به عنوان نمونه، ارتباط عمیق فرهنگی ایران و هند که پیشینه آن از لحاظ سرچشمه های سیاسی، فرهنگی و ادبی به سال های پیش از اسلام می رسد.

(امین مقدسی، ۱۳۸۶)



مهربابا شهريار ايراني

بابا در ۲۵ فوریه ۱۸۹۴ میلادی در شهر پونای هند در یک خانواده زرتشتی ایرانی به دنیا آمد. نام او مهربان شهريار ماندگار ایرانی بود. پدرش شهريار ماندگار از اهالی خرمشاه یزد بود که یک صوفی سرگردان که سالها به جستجوی خدا بود و برای این منظور به چله نشینی و روزه‌های بلند مدت دست می‌زد، و عنایت و توجه ویژه‌ای به عرفا ایرانی و شاعرانی چون حافظ، مولانا، عطار داشت. وی در سال ۱۸۷۰ جهت سیروسلوک و یافتن حقیقت راهی سفر به افغانستان و سپس هند شد و با شیرین ایرانی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج هفت فرزند، و مهربان دومین فرزند آنها بود.

در مفاهیم هندی، ایرانی کسی است که یا زرتشتی است یا نسل آن‌ها پارسی است. این افراد به دلیل اینکه فارسی حرف می‌زدند ایرانی خطاب می‌شدند. گروهی از آن‌ها پس از ظهور اسلام برای فرار از آزار و اذیت ایران را ترک کرده بودند و به سواحل گجرات ۱۳۷۳ سال رسیده بودند. زرتشتیانی که از ایران به هند مهاجرت کردند - بعد از قرن ۱۹ - زرتشتیان ایرانی نامیده می‌شوند. (پوردم، ص ۱۶، ۱۳۹۳)

مهربابا می‌گوید: من یک ایرانی هستم. من در پونا تولد یافتم اما پدر و مادر من ایرانی هستند. (همو، ص ۷۸، ۱۳۹۳) او صدای بسیار عالی داشت و نوازنده چندین ساز و نیز شاعر بود. به چندین زبان مسلط بود، و علاقه خاصی به شعر حافظ، مولانا، شکسپیر و شلی داشت. پس از ملاقات با یک استاد معنوی مسلمان بنام حضرت بابا جان باباجان دچار تحول شد.

در سال ۱۹۲۲ میلادی مهربابا و مریدانش منزل استاد را در بمبئی بنا نهاد. در آنجا مهربابا شروع به تعلیمات سخت و جدی مریدانش پرداخت. یک سال بعد مهربابا و مندلی‌هایش (مریدانش) به مکانی در ۷ کیلومتری خارج از شهر احمدنگر در ایالت ماهاراشترای هند و ۲۱۰ کیلومتری بمبئی نقل مکان کرد که مهربابا آنجا را «مهرباباد» نامید. در سال ۱۹۲۴ این مکان به اشرام مهربابا که مرکز کارش بود تبدیل شد. در آنجا مهربابا مدرسه‌ای را ایجاد نمود که نامش پرم اشرام (مدرسه عشق) بود. این مدرسه رایگان و آزاد برای کلیه مذاهب و ادیان بود و در آنجا دانش‌آموزانی از دورترین نقاط هند و ایران مشغول به تحصیل بودند. پیش از شروع کار جهانی، نام مهربابا که به معنی پدر مهربان می‌باشد توسط اولین پیروانشان به او داده شد. مهربابا دوره‌های طولانی را به عنوان اعتکاف اغلب در روزه پشت سر گذاشت او زمانی طولانی را در سفرهای مغرب و مشرق زمین، گردهمایی‌های عمومی، امور خیرخواهانه از آن جمله کار با جذامی‌ها و فقرا و بیماران روانی و همچنین کار با رهروان صرف کرد. در طول ماه ژانویه ۱۹۲۴ میلادی بابا در روزه بودندک پاسپورتها برای مسافرت به ایران آماده شد، مهربابا سه بار به ایران سفر کرد یکبار در ژانویه ۱۹۲۴ که با کشتی از بمبئی به بندر بوشهر رسید و به سبب بیماری همراهانش به سرعت به هند بازگشت. بار دوم در سپتامبر ۱۹۲۸ که در این سفر از شهرهای خرمشهر، دزفول، خرم‌آباد، ملایر، اصفهان، یزد، کرمان، بم و دزد آب (زاهدان) دیدن نمود. او در این سفر ملاقات‌هایی با ایرانیان داشت و مریدانی چند را جذب کرد سپس از راه زمینی و

از بین راه کویری دزدآب و بعد از طریق قطار به هند بازگشت. در اول جون ۱۹۳۱ مهربابا برای سومین بازدید با قطار راهی ایران شد. بابا از امضا کردن پاسپورت انگلیسی شان خودداری کردند و با پاسپورت ایرانی شان مسافرت نمودند. آنها بعد از ۵ روز به دزدآب (زاهدان کنونی) رسیدند. آنها با اتومبیل از دزدآب (زاهدان) حرکت کردند و در ظهر ۶ جون به مشهد رسیدند. آنها به حرم امام رضا رفتند، جایی که مرکز کار بابا در این سفر بود. برای ۳ شب، بابا در نیمه شب به حرم رفت و برای ۲ ساعت در داخل آن، هنگامی که چانجی و مندلی دیگری بیرون نگهبانی می‌داند، اعتکاف می‌کردند. این هماهنگی با مشکلات فراوانی انجام شد، تنها با مداخله روحانی مسلمانی که سرپرست حرم بود، ممکن گشت تا بابا در زیارتگاه، شب‌ها بماند در غیر این صورت اکیداً ممنوع بود. مهربابا جسم خاکی خود را در ساعت دوازده ظهر روز سی و یک ژانویه ۱۹۶۹ رها نمودند و سپس در مهرآباد محل سکونت و تعلیم ایشان به خاک سپرده شد و امروزه زیارتگاه مریدان ایشان می‌باشد. (همو، ص ۳۸۸، ۳۸۶)

دیدگاه تطبیقی «عشق» مولانا و مهربابا

شباهت‌های فراوانی میان مولانا و مهربابا می‌توان دید، و با نگاهی گذرا به اصول و اندیشه‌های مهربابا بسیاری از آموزه‌های و تعالیم سنتی مولانا و حافظ را می‌توان دریافت. از وجوه اشتراک میان اندیشه و دیدگاه‌های «مهربابا» با «مولانا» اساسی‌ترین وجه اشتراک که جان‌مایه کلام تمام عرفای ما نیز همین یک کلمه است، و آن کلمه، «عشق» است. «مهربابا ایرانی» به عنوان یک عارف شخصیتی است که به مذهب عشق و عشق به خدا و محبوب واقعی عنایت دارد و مذهب او چنانکه بعداً خواهیم گفت مذهب «عشق» است.

تجربه‌ی شخصی مولانا از عشق، این است که مرکز جهان معنویت است، نه این دین و آن دین خاص و هدف مواجهه با خداوند است و برای هر پرده و حجابی، حتی حجاب دین. به همین دلیل است که مولانا خودش را پی‌رو مذهب عشق می‌نامد. عشق، نه تنها بزرگ‌آموزگار نوع دوستی و دیگر دوستی‌ست، بلکه با مرزهای آدمی را متزلزل می‌کند و به او منحصر به فردی برای تجربه‌ی امر قدسی از دریچه‌ی وجود معشوق اعطا می‌کند، و به همین دلیل است که مولوی از ما دعوت می‌کند از مرزهای این دین و آن دین بگذریم و خودمان را وقف مذهب عشق کنیم. برای مولانا «مذهب عشق» به معنای نفی این دین و آن دین نیست، بلکه مرتبه‌ی بالاتری از معنویت است. این ایده عمیقاً ریشه در تجربه‌ی شخصی مولوی از عشق دارد. قبل از ملاقات با شمس، مولوی مرد دین بود برای مرد دین، دین مرکز جهان معنویت است و رستگاری تنها از راه یک دین خاص امکان پذیر است؛ اما پس از ملاقات با شمس، مولوی مرد خدا شد و برای مرد خدا، هیچ تفاوت بنیادینی میان این دین و آن دین، تا زمانی که انسان را به سوی خدا ره‌نمون‌اند، وجود ندارد. تجربه‌ی شخصی مولانا از عشق نقطه‌ی عطفی در خداشناسی او بود، برای مرد خدا، این خداست که مرکز جهان معنویت است، نه این دین و آن دین خاص و هدف مواجهه با خداوند است و برای هر پرده و حجابی، حتا حجاب دین به همین دلیل است که مولانا خودش را پی‌رو مذهب عشق می‌نامد:

دین من از عشق زنده بودن است
زندگی زین جان و تن ننگ من است

(مثنوی، دفتر ششم، ۴۰۵۹)

ملت عشق از همه دین‌ها جداست
عاشقان را ملت و مذهب خداست

(مثنوی، دفتر دوم، ۱۷۶۰)

او (مهربابا) مافوق نژاد و مذهب است. او جهانی است. او با خدا یکی است و خدا همه جا و در همه کس وجود دارد.

شما به کدام خدا ایمان دارید؟

برای همه ی انسانها تنها یک خدای واحد وجود دارد.

کدام مذهب به شما نزدیکتر است؟

همه ی مذهب ها از خدا پدید آمده اند (تنها مذهب خداست)

(خداوانسان، ص ۷۸، ۷۹)

مولانا عشق را از اوصاف الهی می دانست . انسان برهرکس و هرچیز عشق ورزی کند در واقع بر هستی مطلق است .

(گولپینارلی ۱۳۷۵، ۳۴۴)

مولانا می فرماید:

عشق تو بر هرچه آن موجود بود

آن ز وصف حق زرانود بود

(دفتر سوم، ۵۴۴، ۱۳۷۵)

بگذارید این کالم در قلوبتان نقش بندند:

هیچ چیز حقیقی نیست مگر خدا

هیچ چیز اهمیت ندارد مگر عشق به خدا

(هیچ چیز همه چیز، ص ۱)

عشق به خدا عشق به همنوعان عشق خدمت و ایثار نمودن و به طور خلاصه عشق به هر صورت، شکل و فرمی زیباترین داد و ستد در هستی می باشد .

مولانا عقل را یک مانع و عشق را یک نیروی انقلابی معرفی می کند. عشق برخلاف عقل محافظه کار و همواره نیرویش در فوران است و می خواهد از خود بیرون بیاید ولی عقل مانع برای عشق است .

هست عاقل، هر زمانی در غم پیدا شدن

هست عاشق، هر زمانی بیخود شیدا شدن

عاقلان، از غرقه گشتن بر گریز و بر حذر

عاشقان را، کار و پیشه، غرقه‌ی دریا شدن

(دیوان شمس، ۱۹۵۷)

مستی و شور عشق در نگاه ظریف مولانا عبور از مرزهای عقلانیت و رسیدن به مرتبه تعالی و تقدس است .

اشتر دیوانه سرمست من

سلسله عقل دریدن گرفت

عشق، چو دل را به سوی خویش خواند

دل، ز همه خلق، رمیدن گرفت

(دیوان شمس، ۵۰۹)

عشق را حدودی نیست اما عقل مانع آن است. و این غیرممکن است زیرا که عقل باید خود را نابود سازد.

برای مثال : اگر از شخصی بخواهید از روی خود بپرد بیشترین کاری که او میتواند انجام دهد یک پشتک است؛ بنابراین از روی

خود پریدن از غیرممکن ها است. شخص میتواند از روی دیگران پرش کند اما از روی خود نمیتواند. (خداوانسان، ص ۲۵۷)

عشق مولانا به شمس هم در ابتدا میتوانسته است عشقی روحانی باشد. زیرا مولانا با درونیتترین لایه های شمس ارتباط برقرار

کرد؛ جایی که خدا حضور دارد و این نوع عشق قابل تبدیل به عشق الهی است و کسانی هم عشقشان به عشق الهی تبدیل شده

است در این مرحله یا در مرحله عشق روانی بود هاند که در آنجا متوقف نشده اند و عشقشان به عشق روحانی و در نهایت به

عشق الهی منجر شده است .

روزی یکی از پیروان به مهربابا گفت: که یکی از دوستانش به خاطر نزد بابا بودن او را سرزنش میکند و حتی از مولانا جلال الدین نیز شعری به این مضمون نقل میکند که به دنبال همسایه به بهشت رفتن مساوی است با به دوزخ رفتن و بابا بیدرتنگ فرمودند:

دوست شما شعر مولانا را درست تعبیر کرده و من نیز با نظر شاعر موافقم، اما اگر مقصود او این بوده که تو را از پیروی من باز دارد به شدت در اشتباه است. تو باید به او میگفتی که مسئله ی بهشت و دوزخ برای تو مطرح نیست زیرا که تو زندگی خودت را وقف من کرده‌ای و در نتیجه به بالاتر از این مطالب دست یافته‌ای. با پیروی از من، حقیقت یا خدا را درک خواهی کرد و به راز عالم پیخواهی برد. کسب این دانش بدون کمک مرشد کامل غیرممکن است. بدون ارشاد و راهنمایی استاد روحانی قدم در راه عشق مگذار.

سپس بابا یکی از بیت‌های مولانا را به مفهوم زیر نقل نمودند:

مولوی هرگز نشد مولای روم تا غلام شمس تبریزی نشد

سپس بابا ادامه دادند و اشاره کردند که کسی که مقصود و منظورش خداست علاقه ای به چیزی دگر ندارد.

(خداوانسان، ص ۲۲)

مولانا و مهربابا هر دو بر قدرت عشق تاکید دارند مولانا قائل به این است قدرت و توان عشق تا آن پایه است که می تواند امور غیر ممکن را ممکن سازد، و میفرماید:

عشق نان مرده را می جان می کند

جان که فانی بود جاویدان کند

(مثنوی، دفتر پنجم، بخش ۷۹)

قدرتی برتر از عشق نیست.

(جرقه های سکوت، ص ۳)

مولانا و مهربابا هر دو عشق را آتشی به جان عاشق می دانند و بر این باورند، عاشق در این وادی میسوزد و در عشق غرق می شود.

مولانا می فرماید:

عشق آن شعله‌ست کو چون برفروخت

هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت

بنده آزادی طمع دارد ز جد

عشق آزادی نخواهد تا ابد

در ننگجد عشق در گفت و شنید

عشق دریائست قعرش ناپدید

(مثنوی، دفتر پنجم، بخش ۲۹)

مهربابا می گوید:

در عشق به خدا، بایستی دائما در فکر او و مشتاق دیدارش بود و در آتش هجران سوخت تا اشتیاق به نهایت درجه رسد و خداوند محبوب به دیدار عاشق خویش قدم رنجه فرماید و تشنه ی فراق را با آب وصال سیراب نماید. این عشق را عشق حقیقی نامند. این عشق ارمغانی است از خدا به انسان . (همه چیز، هیچ چیز ص ۱۴)

ارمغان عشق، ارمغان نادری از سوی خداست و به ندرت کسی توانایی پذیرش آن را دارد خدا برای وجود شما از تنفس که زندگی شماست، بینهایت ضروری تر است. معمول زندگی به تنفس وابسته است اما شما هنگامی به این واقعیت پی میبرید که پس از انجام کار پرزحمت به سختی نفس بکشید یا نفس شما تنگ شود و فقط شما هنگامی کمال به این واقعیت پی می برید

که مثال به هنگام غرق شدن، تنفس شما به کلی قطع شود. همین طور هنگامی شما پی میبرید که خدا هستی شماست که آتش اشتیاق و طلب، وجود شما را فرا گیرد و بالخره زمانی به او وصل میشوید که در اقیانوس عشق الهی غرق گردید.

(همه چیز، هیچ چیز ص ۳۰)

مولانا صرفاً عشق را نردبانی برای وصول انسان به عالم معنا می داند و عشق از ابزارهای اوست برای رسیدن به محبوب .

علت عاشق ز علتها جداست

عشق اصطراب اسرار خداست

(مثنوی، دفتر اول، بخش ۶)

مهربابا می گوید: خدا محبوب هدف می باشد و عشق وسیله است .

(جرقه های سکوت، ص ۲۳)

مولانا و مهربابا هر دو علاقه به گسترش عشق دارند و آن را به کاشتن بذر تشبیه کرده اند. مولانا می فرماید:

بجوشید بجوشید که ما اهل شعاریم

بجز عشق به جز عشق دگر کار نداریم

در این خاک در این خاک در این مزرعه پاک

بجز مهر بجز عشق دگر تخم نکاریم

(دیوان شمس، ۱۴۷۵)

مهربابا می گوید: من آمده‌ام بذر عشق را در دل‌های شما بکارم تا با وجود همه گونه چندگانگی‌های ساختگی که زندگی شما در عالم اوهام آن را باید تجربه نموده و متحمل گردد، احساس وحدت از طریق عشق در میان تمام کشورها، دسته‌ها و فرقه‌های مذهبی در جهان برقرار گردد.

هدف از پر کردن، پر کردن دل دیگران است از عشق الهی و هدف از انجام دادن، دیگران را به کمال رساندن؛ دل دیگران را از عشق الهی پر کردن بهتر است از بی تفاوت ماندن به بشریت و بالخره دیگران را به وصال خدا رساندن بهتر است از اینکه فقط دلشان را از عشق الهی پر نماییم .

(خداوانسان، ص ۲۵)

نتیجه‌گیری

بزرگ‌ترین عارف انسان‌شناس فرهنگ ما بدون تردید مولانا جلال‌الدین است که همه‌ی ژرف‌نگری و روشن‌بینی و دل‌آگاهی خود را در شناخت ماهیت و چیستی آدمی و سرگذشت و سرنوشت او، و طریق تربیت و تهذیب او به کار گرفته است. در استخراج و استنباط معانی انسانی، و لطائف روحی نکته‌ها و دقیقه‌ها یافته، و چنان تار و پود روان را از هم شکافته که هم خواننده‌ی صاحب نظری را به بهت و حیرت می‌افکند. هیجان‌ها و جز رو مدّها طوفان‌های روان، عشق، محبت، رقص، سماع، خشم و شهوت و حسد و کین، مکرها فسون‌های نفس اماره، رد فراق و سوز و گداز اشتیاق، نیاز عاشق و ناز معشوق، گردنکشی و خودبینی جبّاران، حجب و افتادگی وارستگان، تمکاری ظالمان، ناله‌ی مظلومان، یادآوری جان از موطن اصلی و شوق پرواز به سوی آن، چهره‌ی زیبای فضایل، سیمای گریه‌رذایل، صفوت آدمی، خلّت ابراهیمی، یدبضای موسوی، دم عیسوی، عشق محمدی، همه را مانند نقاشی چابک دست ترسیم می‌کند. هم انسان‌شناس است، هم انسان‌دوست، مانند پدری مهربان نگران دیگران است که مبادا به بیراهه بیفتند و از مرتبه‌ی خود باز مانند. گاهی پدران خیرخواهی و نصیحت می‌کند، گاهی پرخاش و ملامت، گاه آهسته و نرم است و گاهی فریاد بر می‌آورد و نهیب می‌زند. مولانا را می‌توان عاشق‌ترین شاعر و شاعرترین عاشق جهان نامید. در سراسر سروده‌هایش با شوق و جذبۀ شور انگیزی از عشق می‌گوید؛ او هم بدین باور است که این گوهر هرگز در وصف نمی‌گنجد. رمز جاودانگی وی زبان محرم و همدلی با قشرهای مختلف مختلف است. او همه انسانها را زندگی کرده و به صندوقچه اسرار الهی دست یافته است؛ در این بررسی دریافتیم عرفان و افکار مولانا جهانی و چون خورشیدی بر عرصه گیتی پرتو افکنده است. او چون معلمی دلسوز سعی در تعلیم انسان دارد؛ باید و نباید‌ها را به شیوایی بیان می‌کند؛ چون مرشدی صبور تدریس معرفت بر اهل مهنا می‌کند. او میراثی گرانبها از خود برجا گذاشته است که وارثان برحقی در کل جامعه جهانی بر افکار و کلام او پیدا شدند. وارثانی و مریدانی برحق در شبه جزیره هند داشته و هنوز هم دارد که از جمله آنها شبلی نعمانی، مهرابا ایرانی، آشوو و تاگور را میتوان نام برد، که با گذشت سالها بعد از او از اندیشه و افکار نابش بهره‌ها جستند؛ و چ بسا که در بررسی آثار و تطبیق اندیشه آنها بر ما آشکار می‌شود که از دریای بی‌کران معرفت و حکمت ملکوتی مولانا تن، جان روح خویش را غسل داده‌اند. پس در نتیجه بررسی تطبیقی اندیشه‌های عرفانی عارفانی چون مولانا با دیگر عارفان و متکلمان همچون عارفان هند موجب می‌شود که تأثیرپذیری و تأثیرگذاری عرفان ایرانی و هندی مشخص شود، و ضرورت پژوهش در مورد تأثیر و تأثر عرفان ایرانی و هندی بیش از پیش احساس می‌شود. و هدف از این رویکرد‌های تطبیقی مشخص کردن ابعاد تأثیر پذیری عارفان معاصر هند از مولانا و آشنایی با شباهت میان اندیشه‌های عرفانی عرفان ایرانی و عارفان معاصر هند است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- آریا، غلامعلی؛ (۱۳۸۷)؛ کلیاتی در مبنای عرفان و تصوف، تهران، نشر پایا .
- افلاتون؛ (۱۳۸۴)؛ ضیافت (رساله عشق)، ترجمه محمود صناعی، انتشارات جامی، چاپ چهارم .
- امین مقدّسی، ابوالحسن؛ (۱۳۸۶)؛ ادبیات تطبیقی، تهران، دانشگاه تهران .
- پوردم؛ (۱۳۹۳)؛ خدا و انسان (زندگی نامه و آموزه های مهربابا)، مترجم دکتر غفاری، ناشر مهرستان، تهران .
- حدیدی، جواد؛ (۱۳۵۱)؛ ادبیات تطبیقی پیدایش و گسترش آن ، مشهد، نشر دانشگاه دوره هشتم .
- دشموخ؛ (۱۳۸۷)؛ جرقه های سکوت، ترجمه پروین خاتمی، چاپ اول، ناشر مهرستان
- شمیسا، سیروس؛ (۱۳۷۸)؛ نقد ادبی، تهران، نشر فردوس .
- کالم؛ (۱۳۹۳)؛ همه چیز هیچ چیز، ترجمه دکتر مهدی غفاری، چاپ اول، ناشر مهرستان
- گولپینارلی، عبدالباقی؛ (۱۳۷۵)؛ مولانا جلال الدین، ترجمه توفیق سبحانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی .
- محمدی، علی؛ (۱۳۸۸)؛ تفسیر مثنوی با مثنوی، همدان، انتشارات بوعلی سینا .
- مولانا، جلال الدین؛ (۱۳۸۰)؛ شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، ناشر اطلاعات، تهران.
- مولانا، جلال الدین؛ (۱۳۸۱)؛ کلیات شمس تبریزی، استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران انتشارات پیمان .

